

Comparative reading of the hadith and the rule of monarchy

بازخوانی تطبیقی حدیث و قاعده سلطنت

Akbar Najm^{1*}اکبر نجم^{۱*}

1- Master student, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qom University, Qom Iran..

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم ایران.

Received Date: 2021/03/04

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۱۴

Accepted Date: 2021/04/25

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

Abstract

چکیده

One of the most important and widely used rules in jurisprudence is the rule of monarchy, and its most important reason, along with arguments such as the view of reason, verses of the Qur'an and special narrations is the verse of "People have control of their property." This hadith has several challenges from two aspects of authenticity and signification and, consequently, the rule. From the documentary point of view, there are two negative and positive approaches to it, and from a semantic point of view, several meanings have been expressed towards it, from being newsworthy to falsifying absolute religious authority. This article, which is written in a descriptive-analytical method and with the approach of adaptation to Sunni jurisprudence, seeks to prove the hypothesis that this hadith is distorted in terms of document and, assuming regardless of the forms of document and acceptance of document, it means only confirmation of owners' possessions in the realm of sharia and legal possessions, and this hadith cannot be relied on when doubting about the existence of a condition or part in transactions.

یکی از قواعد مشهور و پرکاربرد در فقه، قاعده سلطنت است و مهمترین دلیل آن در کنار ادله ای همچون بنای عقلا، آیات قرآن و روایات خاص، حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» می باشد. این حدیث و به تبع قاعده از دو جهت سندی و دلالتی دچار چالش های متعددی هستند. از حیث سندی دو رویکرد سلبی و ایجابی نسبت به آن وجود دارد و از حیث دلالتی نیز معانی متعددی از جمله اخباری بودن تا جعل سلطه شرعی مطلق نسبت به آن بیان شده است. این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد تطبیق با فقه اهل سنت نوشته شده است به دنبال اثبات این فرضیه است که این حدیث از حیث سندی مخدوش بوده و بر فرض صرف نظر از اشکال سندی و پذیرش سند، دلالت آن صرفا تایید تصرفات مالکان در اموال خویش در حیطه تصرفات شرعی و قانونی می باشد و نمی توان به این حدیث در مقام شک در وجود شرط یا جزئی در معاملات، تمسک نمود.

کلیدواژه‌ها: سلطنت، اخبار، مشرع، تصرف قانونی، شافعی.

Keywords: Tolerance, moral virtue, cultural norm, Shafi'i religion

مقدمه

یکی از قواعد مشهور و پرکاربرد در بیشتر ابواب فقه و مسائل پیرامونی آن قاعده سلطنت است که در کتب فقها و مسائل حقوقی به وفور مورد استناد قرار گرفته است. برای حجیت این قاعده ادله ای همچون آیات قرآن و روایات و بنای عقلا و اجماع بیان شده است که در بین آن ها پرکاربرد و پربحث ترین دلیل، حدیث سلطنت «الناس مسلطون علی اموالهم» است که به حدی این تلازم و ارتباط بین این قاعده و دلیل آن قوی است که در بسیاری از موارد، فقها برای بیان قاعده در مقام استدلال به آن از عبارت الناس مسلطون علی اموالهم استفاده می کنند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲ ص ۳، ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲ ص ۳۸۲، علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۶ ص ۷۹، حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴ ص ۷۵، شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲ ص ۷۹ و اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸ ص ۵۱۴).

مفاد اجمالی قاعده بیان سلطنت و توان تصرف مالکان در اموال خویش است که البته در این قاعده و دلیل آن از دو جهت دچار چالش و اشکال است؛ اولاً از حیث سندی که علمای ما در دو نقطه مقابل هم قرار دارند و عده آن را متن غیر حدیثی دانسته و بر فرض حدیث بودن مرسل است و عمل مشهور ضعف آن را جبران نمی کند. در مقابل عده ای دیگر این متن و مضمون را تعبیری شعار گونه دانسته و ادعا می کنند اساساً نیازی به سند ندارد و بر فرض نیاز به سند با عمل مشهور ضعف آن جبران می گردد (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۵۱)

از حیث دلالت هم سه دیدگاه عمده نسبت به آن وجود دارد؛ عده ای قائل به این هستند که روایت دال بر سلطنت شرعی مطلق مالک در اموال خویش می باشد و این سلطنت شرعی تا زمانی که مورد نهی شرعی یا قانونی نباشد ادامه خواهد داشت. عده ای دیگر در مقابل این قول می گویند روایت شریفه صرفاً مدلولی اخباری داشته و بر توان تصرف مالکان در اموال خویش را دلالت دارد؛ اما شیخ انصاری قائل به مشروعیت کمی در حدیث هستند و میفرمایند که این حدیث دال بر توان تصرف و شرعیت تصرفات مالکان در انواع معاملات می باشد و اما در کیفیت معامله و اجزا و شرائط آن هیچ دلالتی ندارد (انصاری، ۱۴۰۵ق، ج ۳ ص ۴۱).

با توجه به کثرت کاربرد حدیث و قاعده در متون فقهی و اختلاف مفاد و مدلول حدیث و قاعده با در نظر گرفتن نتایج مختلف اقوال فوق، اهمیت توجه به دو چالش فوق را روشن می‌سازد؛ مقاله پیش رو با روشی تحلیلی توصیفی در صدد بازخوانی قاعده و حدیث سلطنت با توجه و تاکید بر مباحث سندی و دلالتی آن است تا بتواند تفسیری مقبول از قاعده و حدیث سلطنت ارائه دهد.

تاریخچه قاعده

تاریخچه قاعده و حدیث در فقه شیعه

اولین کسی که از این حدیث و قاعده استفاده کرده است شیخ طوسی در کتاب خلاف با عبارت «الناس مسلطون علی اموالهم» است (طوسی، ۱۴۰۷، ق، ج ۳ ص ۱۷۶) که از پیامبر اکرم نقل می‌کنند. در کتاب مبسوط نیز به جای اموالهم از تعبیر املاکهم استفاده کرده است (طوسی، ۱۳۸۷، ق، ج ۱ ص ۳) بدون این که استناد به پیامبر داده باشند و عبارت به گونه ای است که ظاهر در این است که قاعده ای را بیان می‌کنند. شاهد این مطلب این است که شیخ در همان صفحه روایتی از پیامبر نقل می‌کنند اما در مورد این قاعده با وجود این که در کتاب خلاف «که سابق بر مبسوط نوشته شده است» (همان) از پیامبر نقل کرده اند حرفی از نقل از پیامبر نمی‌زنند (همان، ج ۳ ص ۲۷۲).

پس از شیخ طوسی از این قاعده مطلبی در کتب فقها نیست تا می‌رسد به ابن ادریس حلی که سه بار از این قاعده بدون استناد به پیامبر، یاد می‌کنند. ایشان در دو جا تعبیر املاکهم (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ق، ج ۲ ص ۳۸۲ و ج ۳ ص ۱۴) و در مورد سوم از تعبیر املاکهم و اموالهم (همان، ج ۲ ص ۴۵۳) یاد می‌کنند. باز هم این حدیث و قاعده در کتب فقها نیست تا زمان محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۱۳، ق، ص ۳۰۷ و همان، ۱۴۱۲، ق، ج ۳ ص ۳۵۴) و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۳، ق، ج ۵ ص ۲۲۴ و ج ۶ ص ۷۹ و ج ۶ ص ۲۷۸ و ج ۶ ص ۲۹۴ و ج ۷ ص ۴۶ و ج ۷ ص ۱۴۷ و ج ۸ ص ۱۳۳ و همان، ۱۴۱۴، ق، ج ۱۰ ص ۲۴۷ و ج ۱۶ ص ۹۲ و همان، ۱۴۱۹، هق، ج ۲ ص ۵۲۱) و فاضل آبی (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱ ص ۴۶۵ و ص ۵۴۱ و ج ۲ ص ۱۹ و ص ۷۱ و ص ۹۱ و ص ۳۸۳ و ص ۴۳۳). که از این قاعده و حدیث در کتب خویش یاد می‌کنند و در این زمان است که این قاعده به کثرت در کتب فقها مورد استفاده قرار می‌گیرد

به گونه ای که این حدیث رنگ و بوی استفاضه بلکه تواتر به خود گرفته تا بدین جا که ادعا شده است «تواتر داشتن این حدیث» شهرت دارد (داری، ۱۴۱۸ ه ق، ص ۳۴) و با تعبیری همچون «معمول به بین المسلمین» (عاملی، بی تا، ج ۱۹ ص ۶۸) یا «معمول به بین الفریقین» (حائری، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱۴ ص ۱۲۱) از آن یاد می کنند. این قطعی انگاری تا بدین جا پیش می رود که فقیه منضبط صاحب جواهر در بحث تعارض بین لا ضرر و الناس مسلطون ترجیح را به دومی می دهد به سبب عمل اصحاب بر آن (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۸ ص ۵۰). این برخورد نشان از قطعیت این حدیث در نزد ایشان و البته در نزد اصحاب دارد.

نکته دیگری که در این زمان اتفاق می افتد این است که در کتب فقها در ۲۰ موردی که از این قاعده استفاده کرده اند؛ در ۱۹ مورد از تعبیر اموالهم استفاده شده است و فقط در یک مورد از موارد از تعبیر امالکهم استفاده شده است (فاضل آبی، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۲ ص ۱۹).

تاریخ حدیث و قاعده در فقه اهل سنت

تعبیر «الناس مسلطون علی اموالهم» در کتب فقهی و حدیثی اهل سنت، اولین بار در کتاب المختصر المزنی و به نقل از شافعی وارد شده است (المزنی، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۸ ص ۱۹۱) و بعد از او نیز این تعبیر کم و بیش در کتب اهل سنت به کار برده شده و مورد استفاده بوده است که در نوع موارد نیز به نقل از کتاب فوق مورد استناد و نقل بوده است (مارودی، ۱۴۱۹ ه ق، ج ۵ ص ۴۰۷ و ابوالعلا، بی تا، ج ۴ ص ۴۵۲ و ابوالحسین، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۵ ص ۳۵۵ و ابن الرفعه، ۲۰۰۹ م، ج ۹ ص ۲۸۳ و ابن عبد البر، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۶ ص ۶۱۲ و ابن قیم، بی تا، ج ۱ ص ۲۱۵ ابن تیمیه، ۱۴۲۵ ه ق، ج ۱ ص ۲۸۸ و سابق، ۱۳۹۷ ه ق، ج ۳ ص ۱۰۵ و ابن الاثیر، ۱۴۲۶ ه ق، ج ۴ ص ۱۴۲).

آن چه دارای اهمیت ویژه ای است؛ این است که در بین اهل سنت، این تعبیر هیچگاه به صورت حدیث نقل نشده است و صرفاً فقهای ایشان به نقل عبارت شافعی بسنده می کنند تا بدین چه که وقتی جناب عثمان جمعه ضمیریه در نوشته ی خویش با عنوان «التسعیر فی الفقه الاسلامی» این گونه بیان می کند: «أما أن الناس مسلطون علی اموالهم، فهذا صحيح، ولكنه ليس علی إطلاقه، إذ هناك قواعد أخرى تحکم

علی هذا الأصل». تعابیر «فهذا» و «هذا الاصل» نشان از این دارد که این تعبیر نزد ایشان به عنوان حدیث نبوده است. (ضمیریه، بی تا)، ج ۲۶ ص ۲۷)

تاریخچه قاعده و حدیث سلطنت در کتب حدیث شیعه

اولین کتابی حدیثی که از این حدیث سخن به میان آورده است کتاب عوالی اللؤلؤی است (احسائی، ۱۴۰۵، ج ۱ ص ۲۲۲ و ۴۵۷ و ج ۲ ص ۱۳۸ و ج ۳ ص ۲۰۸). ایشان در عنوان بابی که این حدیث در آن آمده است می فرمایند «الفصل التاسع فی ذکر أحادیث تتضمن شیئا من أبواب الفقه ذکرها بعض الأصحاب فی بعض کتبه مرویه بطریق الیه» (همان، ج ۱ ص ۱۹۵). در جای دیگری می فرماید احادیثی که شهید اول (همان، ج ۱ ص ۳۸۰) و فاضل مقداد (همان، ج ۲ ص ۵) در کتب خویش نقل می کنند و من به طریقم از ایشان نقل می کنم. با این توجه روشن می شود که صرفا ناقل این حدیث جناب شیخ طوسی خواهد بود که صاحب عوالی نیز از ایشان نقل می کنند و طبیعتا شهید اول و فاضل مقداد نیز از شیخ طوسی نقل کرده اند.

اشکال در سند روایت

پس از این که شیخ طوسی این عبارت را به عنوان حدیثی نقل می کنند و بعد از ایشان به سبب کثرت به کارگیری در کتب فقها تا مرز تواتر هم از او یاد می شود اما بعد ها این ادعا مورد اشکال قرار می گیرد و ظاهرا اولین کسی که در روایت بودن این عبارت خدشه می کند شیخ الشریعه است که به قطع روایت بودن آن را نفی می کند (شیخ الشریعه، ۱۴۰۴ه ق، ص ۴۳). این مطلب تا مدتی مورد توجه نبوده است تا این که باز این ادعا را مرحوم بروجردی تکرار می کنند و می فرمایند این قاعده ای عقلائی است (بروجردی، ۱۴۱۳ه ق، ص ۱۸۱).

توجه به نکته ای دیگر هم موثر است و آن این که تنها ناقل این روایت از فقهای قدما شیخ طوسی در کتاب خلاف است. ایشان در مقدمه این کتاب می فرمایند که آن چه از پیامبر نقل می کنم آن روایاتی است که مخالفین ما ملزم به قبول آن هستند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱ ص ۴۵) و این نشان می دهد که نقل از

کتب خودشان و اسانید مخالفین است که برای آن‌ها الزام در قبول دارد. از بین عامه نیز این را شافعی نقل کرده است و بسیار محتمل است که در کتاب شافعی این عبارت به عنوان قاعده ای بوده است که شیخ طوسی تصور کرده اند که این عبارت، روایت نبوی است و سپس آن را نقل کرده است؛ دلیل این ادعا تعبیر المزنی (متوفی ۲۶۴ق) است که این گونه به نقل از شافعی بیان می کند: «وَهَذَا الْحَدِيثُ مُسْتَقْصَى لَيْسَ بِخِلَافٍ لِمَا رَوَى مَالِكٌ وَلَكِنَّهُ رَوَى بَعْضُ الْحَدِيثِ أَوْ رَوَاهُ مَنْ رَوَى عَنْهُ وَهَذَا أَتَى بِأَوَّلِ الْحَدِيثِ وَآخِرِهِ وَبِهِ أَقُولُ؛ لِأَنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ». (لمزنی، ۱۴۱۰ هـ ق)، ج ۸ ص ۱۹۱) دقت در عبارت به وضوح نشان می دهد که این تعبیر، روایت نبوده بلکه عبارتی از خود شافعی است. موید این که ایم تعبیر حدیث نبوده است؛ این است که خود شیخ طوسی در دو کتاب روایی خویش که قبل از این کتاب نوشته شده د این روایت بسیار مهم و تعیین کننده را نقل نکرده اند و عجیب تر این که در کتب روایی علمای دیگر همانند کلینی و صدوق و ... هیچ اثری از این روایت نیست.

ناگفته نماند بعضی از فقها عبارت (الناس مسلطون علی اموالهم) را روایت می دانند لکن روایت مرسل می دانند و از آن جایی که در اصول عمل مشهور فقها به یک روایت را جبران کننده ی ضعف سندی آن نمی دانند، روایت فوق را قابل پذیرش نمی دانند (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۳۷ و سیستانی، ۱۴۱۴ هـ ق، ص ۳۲۸ و قمی، ۱۴۰۰ هـ ق، ج ۴ ص ۲۵).

اسناد دیگر این قاعده

همان طور که در مباحث گذشته اشاره شد فقهای ما از شیخ طوسی به بعد همه در بیان این قاعده از عبارت حدیث نبوی استفاده می کردند و انگار نزد ایشان این قاعده تنها دلیلش روایت نبوی باشد که اگر در آن اشکال کردیم دیگر این قاعده بدون پشتوانه خواهد بود در حالی که با تتبع در کلمات فقها واضح می گردد که بعضی از فقها به ادله دیگر بر این قاعده توجه داشته اند و اولین کسی که به این نکته توجه داشته است محقق اردبیلی است که با تعبیر «ان الناس مسلطون علی اموالهم عقلا و نقلا» (اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ ق، ج ۹ ص ۲۴۳) و پس از ایشان مجلسی اول با تعبیر «العمومات الکثیره الداله علی ان الناس مسلطون علی اموالهم» (اصفهانی، ۱۴۰۶ هـ ق، ج ۷ ص ۱۶۰) و مجلسی دوم با تعبیر «الآیات و الاخبار الداله علی ان الناس مسلطون علی اموالهم» (اصفهانی، ۱۴۰۴ هـ ق، همراه العقول، ج ۴ ص ۳۵۶) بیان می کنند که این قاعده

ادله دیگری نیز دارد. سپس فقهای متاخر ادله اربعه (سبزواری، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۲۳ ص ۲۸۹) یا کتاب و سنت (میلانی، ۱۳۹۵ ه ق، ص ۷۱) یا اجماع و روایات خاصه و بنای عقلا (بروجردی، ۱۴۱۳ ه ق، ص ۱۸۱ و خمینی، ۱۴۱۸ ه ق، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۳) را به عنوان دلیل این قاعده ذکر می کنند. با وجود استناد قاعده به ادله فوق که به تفصیل در ادامه بیان و تحلیل خواهد شد؛ اشکال سندی به حدیث نبوی خدشه به اصل قاعده وارد نخواهد کرد.

بررسی مفاد قاعده و اقوال آن

اهل سنت از این تعبیر و قاعده در فقه خویش استفاده کمتری نسبت به علمای شیعه دارند و آن چه از شافعی نقل شده است (مختصر المزنی ج ۸ ص ۱۹۱) در باب عدم جواز قیمت گذاری حاکم بر مال مردم است و این که مردم می توانند مال خویش را به هر قیمتی که می خواهند بفروشند. این معنا صرفاً دال بر توانای تصرف صاحبان املاک در ملک خویش می باشد که با قول دوم از اقوال چهارگانه زیر مناسبت دارد. در بعضی از کتب اهل سنت نیز از این تعبیر و قاعده برای اثبات شرعیت داشتن اجاره دوباره شیئی که نزد مستاجر است؛ استفاده شده است. (المعاملات المالیه اصاله و معاصره، ج ۹ ص ۸۱) این استفاده در واقع برای فرض شک در این که آیا در اجاره شرط است که انسان مالک عین نیز باشد یا نه؛ می باشد که از نوع تمسک به قاعده سلطنت در شک در کیفیت است. اما آیا نزد ایشان برای رفع شک در کم (شرعیت عنوان کلی معامله) نیز می توان به این قاعده تمسک کرد یا نه؛ بحثی نکرده اند.

قول اول: مشرعیت کمی و کیفی

بیان مشرعیت و دلیل آن

برخی از فقیهان ظاهر عبارت الناس مسلطون علی اموالهم را ترخیص تکلیفی و وضعی در مقام جعل و تشریح سلطنت دانسته است نه اینکه صرفاً در مقام خبردهی از سلطنت بر اموال با اسباب شرعی باشد زیرا در این صورت این سخن آورده‌ای نخواهد داشت که لازم باشد شارع آن را بیان کند (اصفهانی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱ ص ۱۰۹ و ۱۷۳). بنابر این دلیل این قول ظهور حدیث الناس مسلطون... است.

مفاد قاعده سلطنت مطابق این قول این است که هر نوع تصرف از سوی مالکان در اموال خودشان از نظر تکلیفی جایز و از نظر وضعی صحیح است. در نتیجه مالک ها بر انجام تصرفات و نقل و انتقالات ملک خود در قالب هر نوع قراردادی اعم از متعارف و غیر متعارف و به هر شکلی آزادند.

فرض کنید شخصی مالش را به واسطه عقود جدیده همانند تایم شرینگ معامله می کند و ما شک می کنیم که این معامله آیا از حیث شرعی نافذ است یا نه؟ این قول ادعا می کند می توان به این قاعده برای صحت این معامله تمسک کرد که از این معنا با تعبیر مشرعی از حیث کمّ تعبیر می شود. یا در نظر بگیرید شخصی مالش را به نحو معاطات معامله می کند و سپس شک می کند که این معامله همانند بیع به صیغه صحیح و لازم است یا نه؟ زیرا که به سبب عدم وجود صیغه در آن شک کرده است. قائل به این قول ادعا می کند می توان به این قاعده برای بر طرف نمودن این شک و حکم به صحت معامله تمسک کرد که از آن تعبیر به مشرعی از حیث کیف می شود.

گر چه این قول توسط برخی به محقق اصفهانی نسبت داده شده است (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۴۴) لکن فقهای دیگری نیز قبل از ایشان این قول را داشته اند و در مقام عمل بر طبق آن مشی نموده اند (مراغی، ۱۴۱۷ه ق، ج ۲ صص ۹ و ۱۰ و حائری، بی تا، ص ۲۲۳ و طالقانی، ۱۳۰۴ه ت، ص ۲۶۷ و یزدی، ۱۴۱۵ه ق، ص ۱۹۲ و نجفی، بی تا، ص ۲۰۱ روحانی، ۱۴۱۲ه ق، ج ۱۵ صص ۲۳۰ تا ۲۳۲). تا بدین جا که به مشهور (خمینی، ۱۴۱۸ه ق، صص ۱۰ و ۱۱) یا فقهاء (مراغی، ۱۴۱۷ه ق، ج ۲ ص ۱۰) نسبت داده شده است.

بعضی در ذیل سخن محقق اصفهانی، قید «عدم منع شرعی» را اضافه کرده و آن را به مشهور فقها نیز نسبت داده اند. (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۵۵) و منظورشان این است که مفاد قاعده در نظر فقیهان این است که مردم بر مال خویش مسلط هستند مگر این که منع شرعی عام یا خاص در مورد نوع تصرف وارد شده باشد (همان، ص ۵۲ و ۵۴ و ۵۵) این در حالی است که محقق اصفهانی در باب عدم جواز بیع وقف قائل به تعارض بین نهی از بیع و دلیل سلطنت هستند (اصفهانی، ۱۴۱۸ه ق، ج ۱ ص ۱۷۳)؛ پر واضح است اگر در مدلول قاعده الناس، قید مذکور وجود داشته باشد؛ اساسا شامل محل بحث نمی شود تا تعارضی رخ دهد. علاوه بر این نسبت دادن این مطلب به مشهور نیز اشکال دارد همان طور که مرحوم

امام این نسبت را قبول نداشته اند (خمینی، ۱۴۱۸ه ق، ص ۱۱) و تامل در نوع نگاه مشهور به معاملات که آن‌ها را توقیفی می‌دانند (عاملی، بی تا، ج ۲۰ ص ۳۰۲) و کاشانی، بی تا، ج ۳ ص ۱۰۱) خود نشان از این دارد که نمی‌توانند قائل به مشروعیت به نحو مطلق در این قاعده باشند.

نویسنده فوق، مطلبی دیگر در مورد قول اول و حدیث سلطنت دارند و این جمله را همانند جملات شعاری دانسته اند که باید در مقام تشریح باشد و گرنه خلاف ظاهر روایت خواهد بود (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۵۱) و از سویی رویه عملی فقها بر همین مبنا بوده است و در فقه برای رفع شکوک بر این قاعده تمسک می‌کنند (همان، ۵۳).

اما وقتی به تعابیر دیگر علما در باره مفاد این قاعده مراجعه می‌شود می‌بینیم که آن‌هایی که تعبیری مطلق نما از این قاعده دارند قید «عدم منع شرعی» یا تعبیر مشابه این را اضافه کرده اند (حائری، بی تا، ص ۷۶ و ص ۲۲۳ عاملی، بی تا، ج ۱۳ ص ۴۴۰ و اشتهاوردی، ۱۴۱۷ه ق، ج ۶ ص ۴۴ و جواهری، ۱۴۰۵ه ق، ص ۱۱۹). با در نظر گرفتن این مطلب چگونه می‌توان پذیرفت که این قید در کلام ایشان بدون اینکه ذکر شده باشد مورد نظر است و به سبب وضوح بیان نشده است.

نقد و بررسی

قول به مشروعیت تکلیفی و وضعی از جهاتی مورد ملاحظه است:

اول این که: اگر دلیل این قول ظهور حدیث الناس مسلطون است؛ همان طور که سابقاً بیان شد؛ الناس مسلطون اساساً یا حدیث نیست یا اگر باشد از احادیث عامه بوده که اولین بار شیخ در مقام اسکات خصم به آن تمسک کرده است.

ادعای «شعاری بودن و عدم نیاز به بحث سندی» (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۴۰) نیز مورد قبول نیست زیرا:

اولاً کلمه «شعار» در کلمات فقها در مواردی همچون جهر به بسمله نزد شیعیان (طوسی، ۱۴۰۷ه ق، ج ۱، ص ۷۰۶ و عاملی، ج ۳ ص ۳۳۲)، نماز و سایر عبادات اسلامی در اسلام (نجفی، ۱۴۰۴ه ق، ج ۲۱ ص ۳۴)، شهادتین در اسلام (بحرانی، بی تا، ج ۱۱ ص ۱۲۳)، ترک صوم در سفر نزد شیعه (نراقی، ۱۴۱۵ه ق، ج ۱۰

ص ۳۵۱)، حرمت غنا نزد شیعه (همدانی، ۱۴۱۸ه ق، ص ۲۵)، حرمت اجتهاد به واسطه قیاس و استحسان نزد شیعه (عاملی، بی تا، ج ۵ ص ۳۷۲)، وجوب سوره نزد شیعه و عدم آن نزد اهل سنت (همان، ج ۷ ص ۶۵)، اکمال سوره در نزد شیعه و عدم اکمال آن نزد اهل سنت (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۹ ص ۳۳۶)، نجاست اهل کتاب نزد شیعه (بهبهانی، ۱۴۱۹ه ق، ج ۲ ص ۱۹۹)، طهارت آن ها نزد اهل سنت (همان، ج ۲ ص ۲۰۴) و ... استفاده شده است و معنای آن قطعیت و روشنی و علامت (نجفی، ۱۴۰۴ه ق، ج ۲۱ ص ۳۴) گونه بودن متعلق آن است؛ اما در محل بحث حدیث مزبور دارای چهار معنا بوده و هر یک دارای طرفدارانی است. محقق مورد نظر در مباحث کتاب خویش به آسیب زا بودن چند معنایی در ادعای شعاری بودن توجه نموده و می فرماید باید حدیث را با معنای درست در نظر گرفت (علیدوست، ۱۳۹۶ه ش، ص ۳۵۰)؛ لکن در حدیث الناس مسلطون به این نکته توجه نمی کنند، چه این که معنای مورد نظر ایشان از ضعف مینا و قَلت قائلین برخوردار است.

البته باید توجه نمود مطلق تسلط مالک بر مال، که درک عقل و دلالت آیات قرآن پشتوانه آن است- در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد- مطلبی مسلم و ثابت است اما این مقدار از درک عقل و دلالت قرآنی مثبت هیچ یک از اقوال در مسئله نیست. (در ادامه مورد اشاره خواهد بود). این مقدار از تسلط داشتن و اطلاق کلمه شعار بر آن نیز اشتباه است زیرا که در تمامی مکاتب قدسی و بشری، هر شخصی بر مالش تسلط دارد.

ثانیا کلمه «شعار» در روایات در مواردی همچون شعار اهل جنگ در جنگ ها استعمال شده (کلینی، ۱۴۰۷ه ق، ج ۵ ص ۴۷) و به معنای عباراتی است که سر می دادند و سبب تمییز هر گروه از گروه دیگر میشد (جوهری، ۱۴۱۰ه ق، ج ۲ ص ۶۹۹). حدیث الناس مسلطون به این معنا نیز شعار نیست؛ زیرا با توجه به تاریخچه فقهی و حدیثی، این حدیث دارای شهرت و قوت کافی برای اتصاف به این معنا نیست. چگونه حدیثی که در هیچ یک از کتب اربعه و مجامع حدیثی موثق وجود نداشته متصف به معنای فوق باشد؟

دوم این که: با اثبات تعمیم مدلول این قاعده باید قائل به مشروعیت تمامی تصرفات تکوینی همانند اکل و شرب و ... هر نوع حیوانی که مملوک انسان است و از سوی شارع مشروعیت آن تصرفات ثابت نشده

است باشیم در حالی که بر خلاف متفاهم عرفی بوده و هیچ فقهی این کار را نکرده است و نمی توان به این لازمه پایبند بود (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲).

سوم این که: با پذیرش تعمیم کمی و کیفی قاعده باید قائل به تعارض بین مدلول این قاعده در جواز اکل و شرب و لبس محرمات با ادله این محرمات شد (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲) که خلاف بین رفتار فقها است. و اساسا برقراری تعارض بین این دو دسته از ادله هیچ وجهت فقهی نداشته و به این جهت است که در طول تاریخ فقه برای هیچ فقیه این سوال پیش نیامده است که در این تعارض چه باید کرد؟

چهارم این که: مستندی که برخی در دفاع از سخن محقق اصفهانی ذکر کرده اند که این عبارت به عنوان شعار شارع است و شعار نمی تواند صرفا اخبار باشد و حتما باید بیانگر تشریحات شارع باشد (علیدوست، ۱۳۹۶ ه. ش، ص ۵۱) مصادره به مطلوب است و هیچ دلیلی همراه آن نیست. مضافا بر این که با برخی از اقوال دیگر نیز سازگار است و موارد متعددی از کلام فقها بیان شد که همه دال بر این هستند که قاعده در مقام انشاء است نه اخبار؛ اما از این جهت که آیا تعمیم کمی و کیفی را هم می رساند چیزی نگفته اند؛ اما اینکه تعدادی از فقها در مواردی از این قاعده برای حکم موارد شک در کیفیت اسباب نقل و انتقال استفاده کرده اند (ر.ک. به همان ص ۵۳ و ۵۶) نمی تواند دلیل تعمیم این نسبت به تمامی فقها باشد.

قول دوم: خبری انگاری مفاد قاعده

بیان خبری انگاری و دلیل آن

این قاعده صرفا برای بیان عدم حجر مالک از تصرفات مالکانه است (خراسانی، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۶۷ و حکیم، بی تا، ص ۲۹ و جزائری، ۱۴۱۶ ه. ق، ج ۱ ص ۴۰۸) به این معنا که مالک مستقلا توان تصرف در مال خویش را دارد (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲). به تعبیر دیگر قاعده و حدیث سلطنت برای انشاء نیست و صرفا اخبار است (مامقانی، ۱۳۵۰ ه. ق، ص ۳۴۴ و تبریزی، ۱۳۶۹ ه. ق، ص ۴۲۲). این معنا از قاعده به مشهور فقها نیز نسبت داده شده است (البشیری، بی تا، ص ۲۱۲).

نقد و بررسی

خبری انگاری قاعده سلطنت از جهاتی مورد ملاحظه است:

اولاً: این فهم از قاعده مخالف با قاطبه فقهای پیشین است؛ فقها در بحث از قاعده از کلماتی همچون عموم (بحرانی، بی تا، ج ۱۱ ص ۲۷۳ و میرزای قمی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۲ ص ۳۷۳ و بهبهانی، ۱۴۱۷ ه ق، ص ۳۶۲ و حائری، بی تا، ص ۱۳ و عاملی، بی تا، ج ۲ ص ۵۰۷ و ج ۲۳ ص ۶۶۱ و حکیم، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۱ ص ۱۱۹ و عراقی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۴۳۲ و همدانی، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۴ ص ۶۱)، اطلاق (آشتیانی، ۱۴۲۵ ه ق، ج ۲ ص ۷۸۷ و مامقانی، ۱۳۱۶ ه ق، ج ۲ ص ۳۱۸ و اصفهانی، ۱۴۰۹ ه ق، ص ۱۵۱ و آملی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۳ ص ۶۳ حلی، ۱۳۷۹ ه ق، ج ۲ ص ۱۴۴ و شبیری، ۱۴۱۹ ه ق، ج ۱ ص ۵۱) تخصیص (بحرانی، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۱۹ ص ۱۷۴ و تستری، بی تا، ص ۱۳۲ و نائینی، ۱۳۷۳ ه ق، ج ۲ ص ۲۶ و عراقی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۴۳۲ و تبریزی، ۱۳۶۹ ه ق، ص ۴۲۳) یا اشاره کننده به آن (بحرانی، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۱۹ ص ۲۷۱ و سبزواری، ۱۴۲۳ ه ق، ج ۱ ص ۵۸۳ و اردبیلی، ۱۴۰۳ ه ق ج ۹ ص ۳۹۰، عاملی، بی تا، ج ۱۳ ص ۴۴۰ و عاملی، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۲ ص ۵۲۲) و تعارض (حائری، بی تا، ص ۱۹۲ و نراقی، ۱۴۱۷ ه ق، ص ۵۸ اصفهانی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱ ص ۱۱۰ و رشتی، ۱۳۱۱ ه ق، ص ۱۷۷ و حائری، ۱۴۱۵ ه ق، ص ۱۴۹) استفاده نموده اند که همه نشان از انشائی بودن این قاعده است و به تبع آن، نسبت دادن این معنا به مشهور درست نیست.

ثانیاً: تامل در ادله دیگر این قاعده همانند روایت سماعه «قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ فَقَالَ هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا التُّلْتُ إِلَّا أَنْ الْفُضْلَ فِي أَنْ لَا يُضَيِّعَ مِنْ يَعُولُهُ وَ لَا يُضِرَّ بَوْرَثَتَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۷ ص ۹) آشکار می کند که امام علیه السلام برای رفع شک سائل در صحت این نوع از وصیت روایت را بیان می کنند و رفع شک عبارت دیگری از انشائی بودن قاعده است.

ثالثاً: حمل حدیث بر عدم حجر مالک از تصرف، توضیح واضح است و توضیح واضح است و توضیح واضح است به دور از شان شارع است (خوانساری، ۱۳۱۷ ه ق، ص ۲۷۱ و مامقانی، ۱۳۵۰ ه ق، ص ۳۴۴ و ۳۴۵) این اشکال با این بیان وارد نیست؛ زیرا اشکالی ندارد شارع برای بیان قاعده اولی (محجور نبودن مالکان) روایت را بیان کرده باشند و اثبات حجر نیازمند دلیل است و همین مقدار فائده برای روایت، اشکال فوق

را بر طرف می نماید. اما از آن جهت که این قاعده به پشتوانه ادله اربعه حجت است و تعدادی از روایات دال بر این قاعده هستند؛ اشکال فوق قوت پیدا کرده و تامل در این ادله ظهوری خلاف مطلب فوق دارد. (در ادامه به این ظهور به تفصیل اشاره خواهد شد)

رابعا: سلطه بر مال زمانی فعلیت پیدا می کند که مقتضی آن موجود بوده و موانع مفقود باشند. مثل این که اولاً شخص مالک آن شیء باشد و موانعی همچون فلس و جنون و صغر و .. نیز وجود نداشته باشد. حدیث الناس نیز در مرحله بیان وجود مقتضی است و اراده عدم المانع از آن خلاف ظاهر روایت است (اصفهانی، ۱۴۱۸ه ق، ج ۱ ص ۱۱۰ و میلانی، ۱۳۹۵ه ق، صص ۷۱ و ۷۲ و روحانی، ۱۴۱۲ه ق، ج ۱۵ ص ۲۳۱).

قول سوم: سلطنت بر تصرف غیر مزیل

بیان قول سلطنت بر تصرف غیر مزیل و دلیل آن

تنها قائل به این معنا محقق ایروانی است؛ البته در بعضی تعابیر به جمعی از فقها نیز نسبت داده شده است (روحانی، ۱۴۱۲ه ق، ج ۱۵ ص ۲۳۱). لکن از هیچ فقیهی غیر از ایشان این مطلب نقل نشده است. ایشان دلیل خویش را توجه به سلطنت خداوند می دانند که خداوند هم سلطنت بر همه ی اشیا دارد و این سلطنت نمی تواند به ازاله اصل سلطنت منجر شود (ایروانی، ۱۴۰۶ه ق، ج ۱ ص ۷۷).

نقد و بررسی

تامل در ادله این قاعده- همان طور که به تفصیل بیان خواهد شد- ظهور در این معنا نداشته و بدین جهت است که هیچ کسی غیر از ایشان این قول را اختیار ننموده است و از سویی قیاس سلطنت خداوند و بندگان، قیاسی مع الفارق است (کوهکمره، ۱۴۰۹ه ق، ص ۹۴).

قول چهارم: مشروعیت از حیث کم

بیان مشروعیت کمی

فرض کنید شخصی به معاطات چیزی را معامله کرده است و نمی داند این معامله همانند بیع مع الصیغه لازم است یا نه؟ با توجه به این که در اصل جواز بیع و انجام معامله شک ندارد این شک، شک در کیفیت است؛ زیرا شک در این است که این کیفیت از معامله سبب نقل است یا نه؟ اما شک در کم به این معنا است که در اصل جواز یک معامله شک داشته باشد مثلاً یک عقدی همانند تایم شرینگ دارای تمامی آن چه عقلاً در آن لازم می دانند است لکن در صحت شرعی آن شک داریم. این شک، شک در کم است. این قول ادعای می کند در جهت کم می توان به قاعده تمسک کرد و اما از جهت کیف نمی توان. از قائلین این قول می توان شیخ انصاری را نام برد (انصاری، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۳ ص ۴۱) و تعدادی از فقها که این فهم را از قاعده دارند (لاری، ۱۴۱۸ ه ق ج ۱ صص ۳۳۵ و ۳۳۶، ناینی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱ ص ۱۳۶ و موسوی، ۱۴۲۴ ه ق، ج ۲ ص ۵۰۷ و خوانساری، بی تا، ص ۸۳)

دلیل این قول

ابهامی در مورد این قول وجود دارد؛ اگر این قاعده مشرّع است پس چرا از حیث کیف مشرّع نیست و اگر از حیث کیف مشرّع نیست چرا از حیث کم مشرّع باشد؟ (حکیم، بی تا، ج ۳ ص ۶۴ و تبریزی، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۲ ص ۳۸)

شیخ انصاری خود در توضیح این قول می فرماید: «الناس مسلطون علی أموالهم إنما يدلّ علی تسلّط الناس علی أموالهم لا علی أحكامهم» (انصاری، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۳ ص ۱۸۷). بدین معنا که مردم بر مال خویش مسلط هستند و نه احکام متعلق بر آن؛ بدین جهت است که برای اثبات لزوم معاطات (همان، ج ۳ ص ۴۱) و دیگر شروط صیغه بیع (همان، ج ۳ ص ۴۲) نمی توان به آن تمسک کرد.

فقها در پاسخ سوال فوق و توضیح کلام شیخ انصاری بیانات متعددی دارند که هیچ یک خالی از ملاحظه نیست:

بیان محقق لاری و قزوینی و نقد و بررسی آن

حدیث «الناس مسلطون» نسبت به انواع و افراد (کم و کیف) معامله داری عمومیت است لکن این عمومیت به معنای تسلط بر همه انواع معاملات و کیفیاتش نیست، زیرا که این امر بسته به قابلیت در سبب است؛ همان طور که تعلیم و تکسیر لزوماً نتیجه بخش تعلّم و انکسار نیست؛ زیرا تعلّم و انکسار، وابسته ی قابلیت در آن شیء هستند و در محل بحث نیز تسلط مالک به معنای سببیت داشتن هر چیزی نیست. همان طور که قدرت مطلق خداوند، به معنای قدرت بر جمع نقیضین نیست. (لاری، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۱ صص ۳۳۵ و ۳۳۶ موسوی، ۱۴۲۴ ه. ق، ج ۲ ص ۵۰۷)

مطلب فوق دارای اشکال است زیرا پذیرفتن عمومیت در قاعده به معنای این است که خداوند، تصرفات مالک را به نحو مطلق نافذ قرار داده است و معنای نفوذ تصرفات مالک، صحت شرعی هر تصرفی که مالک اراده کند. با فرض این عمومیت و نتیجه ی آن، صحبت از قابلیت قابل معنا نخواهد داشت؛ اشکال دیگر این که نباید این قاعده شامل عقود جدید و تصحیح اصل آن شود؛ زیرا در تاثیر گذاری آن شک داریم. در حالی که در نظر شیخ انصاری شامل آن ها میشود.

اشکال دیگر این که این استظهار، خلاف ظاهر حدیث است و همان طور که در نظریه مختار اشاره خواهد شد؛ روایت در صدد بیان مطلبی دیگر است.

بیان محقق روحانی و نقد و بررسی آن

اگر قدرت به یک مسبب و معلولی نسبت داده شود، به معنای قدرت داشتن بر اسباب نیست؛ در حدیث محل بحث، خداوند مردم را مسلط بر مالشان قرار داده و قدرت بر تسلط در مال، به معنای قدرت داشتن بر اسباب و شروط نیست. همانند این که اگر گفته شود زید قدرت بر کشتن دارد به این معنا نیست که بتواند سنگ را بکشد؛ به تعبیر دیگر شارع مقدس انسان را قادر بر تملیک مالش بر غیر قرار داده است که یکی از جنبه های تسلط بر مال است. تملیک به غیر، معلولی است که باید سبب و علتی داشته باشد و قدرت داشتن بر ایجاد معلول به معنای قدرت داشتن بر سبب و اجزاء آن نیست (روحانی، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۱ صص ۴۹ و ۵۰) و موید این سخن این است برای نقل و انتقالات در بین عرف و شرع اسباب خاصی

وجود دارد در نتیجه مسلط کردن کسی در نقل و انتقال به معنای استفاده از راه های غیر عرفی و شرعی نیست.

برخی گفته اند بیان فوق قابل قبول نیست؛ زیرا ملاک در حجیت ظهورات، عرف است و قطعاً اگر به شخصی بگوییم: تو قدرت بر انتقال مالت به غیر را داری؛ متفاهم در نزد عرف این است که من دست شما در انتقال مال بر دیگری و اسباب آن باز گذاشته ام و در نتیجه قدرت بر مسبب (انتقال به غیر) کنایه از قدرت بر سبب (معامله) خواهد بود (یزدی، ۱۴۲۱ه ق، ج ۱ ص ۶۹). همان طور که ذکر مسبب و اراده سبب امری متداول و مرسوم است. در جواب باید گفت که همینطور است تمکن ساختن بر مسبب کنایه از تمکن بر اسباب است اما اسباب متعارف به توضیحی که بیان شد.

اشکال دیگر در این بیان است که این استظهار خلاف ظاهر روایت شریف است و همان طور که بعداً در نظریه مختار اشاره خواهد شد؛ روایت در صدد بیان مطلبی دیگر است.

بیان محقق خوانساری و جزائری و نقد و بررسی آن

عمومیت حدیث «الناس مسلطون» نسبت به کم و انواع معاملات قطعی اما نسبت به کیف و افراد معامله، مهمل و مجمل است (خوانساری، بی تا، ص ۸۳) و در صورت شک از جهت کیف، نمی توان به این عموم حدیث تمسک کرد.

در این بیان، مغالطه مصادره به مطلوب رخ داده است و همان ادعای شیخ انصاری را در قالب کلماتی جدید تکرار نموده است.

بیان محقق میلانی، نائینی و نقد و بررسی آن

اگر در لزوم وجود ایجاب و قبول لفظی در بیع شک داشته باشیم؛ شک ما، در نافذ بودن این نوع از سلطنت (بیع) نیست؛ زیرا مسلماً بیع نافذ است و شارع با حدیث مذکور این مطلب را عنوان داشته است لکن شک ما در لزوم وجود تشریفات خاص در این بیع است و روایت نیز ناظر بر نوع سلطنت است نه تشریفات موجود در آن (میلانی، ۱۳۹۵ه ق، ص ۷۱). به تعبیر دیگر حدیث مذکور به مرحله مسببات اشاره دارد و است و از آن حیث مشرّع است؛ در نتیجه از حیث کمّ دارای عمومیت است اما نسبت به مرحله اسباب، مشرّع نیست (نائینی، ۱۴۱۳ه ق، ج ۱ ص ۱۳۶).

بیانات فوق نیز تکرار مدعا در ضمن الفاظی جدید است (یزدی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱ ص ۶۹).

بیان محقق حکیم و نقد و بررسی آن

عدم تسلط بر مال گاه به معنای قابلیت نداشتن شخص برای تسلط است و گاه به معنای عدم قابلیت در مال همانند عین مرهونه و گاه به معنای قصور در سبب است. حدیث مذکور در مقام بیان در دو جهت اول هستند و برای مالک و مال این قابلیت را ایجاد می کند و از جهت سوم در مقام جعل سلطنت نیست (حکیم، بی تا، ص ۲۹).

در ملاحظه بر فرمایش ایشان باید گفت: اگر منظور ایشان، ناظر نبودن به مرحله اسباب به دو بیان اول باشد؛ همان اشکالی که به آن دو بیان وارد بود بر این بیان نیز وارد خواهد بود و اگر منظور ایشان بیان مرحوم نائینی و میلانی باشد نیز اشکال بیان شده بر آن ها را در پی خواهد داشت و صرف ادعای ظهور بدون پشتوانه نیز ارزشی نخواهد داشت.

اشکال بر قول چهارم

حال که نتوانستیم با بیان فقها از این قول دفاع کنیم؛ اشکالی مطرح میشود؛ اگر تعمیم از حیث نوع را در روایت بپذیریم قهرا شامل اکل و شرب نیز خواهد شد (ایروانی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۱ ص ۷۷)؛ بلکه اکل و شرب از اوضح مصادیق آن است (خمینی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱ ص ۱۶۰) و در این صورت فرض کنید ما حیوانی را یافته و حیازت کرده ایم؛ اما نمی دانیم چیست، با پذیرش مطلب فوق باید بتوان به حدیث مذکور برای حلیت اکل آن تمسک نمود (حکیم، بی تا، ج ۳ ص ۶۴) در حالی که این استفاده خلاف رفتار فقها بوده و هیچ یک از فقها برای رفع این شک به این حدیث تمسک ننموده اند (خویی، بی تا، ج ۲ ص ۱۰۲).

تقریری جدید از قول شیخ انصاری و پاسخ اشکال وارد بر آن

برای فهم کلام شیخ انصاری و دفاعی موجه از ایشان و استناد این فهم به حدیث «الناس مسلطون» و دفع اشکال وارد بر ایشان باید به این دو مقدمه توجه کرد:

اولاً: کلمه «اموالهم» در حدیث مذکور جمع مضاف است در نتیجه دو خصوصیت دارد یکی دلالت بر عمومیت زیرا جمع مضاف از صیغ عموم است و دوم اینکه اضافه اموال به الناس ظهور در اضافه ملکی

دارد و بیان ملکیت است در نتیجه شامل خوردنی ها و نوشیدنی ها و پوشیدنی ها و .. که نقطه مشترک بین آن ها مملوک بودن است؛ می شود. این موارد از حیث ماهوی و حقیقت با یکدیگر متفاوت هستند اما جهت اشتراک آن ها، صدق عنوان مال و ملک بر آن ها است. مثلا حیوانی مثل سگ با وجود اینکه مصداق عین نجس است مصداق ملک و مال است. جهت اول، جهتی حقیقی و جهت دوم جهتی است که ذهن آن را انتزاع می کند و با عبارت معقول ثانی از آن یاد می شود و تعبیر «اموالهم» در حدیث، بدان اشاره دارد؛ زیرا اضافه اموال به ضمیر «هم» (الناس) اضافه ملکی است و به معنای اموالی که ملک آن ها است؛ می باشد. بنابر این در نقطه اشتراک دارای حکم مشترک هستند و از حیث مال و ملک بودن دارای حکم واحدند اما از حیث ماهیت های مختلف اساسا در این حدیث مورد نظر نیستند زیرا احکام متعلق به موضوعات خاص نمی توانند تابع صدق عنوان ملک و مال باشند و باید تابع صدق عناوین حقیقی آنها باشند. در نتیجه هیچ تعارضی بین حدیث سلطنت با ادله حکم موضوعات مثل حرمت اکل و شرب محرّمات دیده نمی شود.

از سوی دیگر یک شیء به جهات متعدد موجود در آن می تواند احکام متعددی داشته باشد همان طور که یک فرد به جهت پدر بودن و وظائفی خاص همانند وجوب دادن نفقه بر اولاد خویش و از جهت فرزند بودن احکامی همچون وجوب اطاعت از والدین و از جهت همسر بودن و وظائفی خاص نسبت به زن خویش دارد. همه ی این احکام متفاوت بر یک اما به به جهات متعدّدش بار میشود.

ثانیا: تسلط در روایت شریفه به «اموالهم» تعلق گرفته است که گفتیم ظهور در ملکیت دارد در نتیجه منظور از سلطنت، سلطنتی است که متناسب با ملک است و لذا صرفا ناظر به سلطه مالکانه است یعنی ناظر به حق مالک از نظر ملکیت و اختیارات مالک است و منظور از آن سلطنت مطلق نیست و لذا ناظر به حق خالق و شارع و احکام موضوعات از نظر ماهیت و حقیقت آنها نیست که چنین سلطه ای مختص خالق و شارع است. شاید به همین دلیل برخی فقیهان تصریح کرده اند که معنای مقصود از قاعده سلطنت صرفا بیان سلطنت مالکانه است (نراقی، ۱۴۲۲ه ق، ص ۲۹۱) همان طور که از آیه شریفه «حل لکم ما فی الارض جمیعا» حلیت متناسب با موضوعات است و حلیت از تمامی جهات فهمیده نمیشود زیرا «ما فی الارض» عنوانی است که می تواند در کنار عنوان «حیوان» در موضوع واحد تصادق داشته باشد و آیه

شریفه ناظر به عنوان اول است و از حیث عنوان دوم و احکام آن هیچ بیان و نظارتی ندارد. به تبع به همین دلیل حکم حرمت وطی نسبت به حیوانات هیچگاه متعارض با اباحه اثبات شده در آیه شمرده نمیشود به همین منوال برخی فقیهان در مورد «احلت لکم بهیمه الانعام» گفته اند. (خمینی، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۲ ص ۶۰۲) زیرا عرف از حلیت در آیه را به صورت مطلق نمی فهمد بلکه این حکم را ناظر به عنوان ماخوذ در حکم دانسته و تاثیر عناوین دیگر در این موضوع را محفوظ نگاه می دارد.

توجه به دو مقدمه فوق باعث دستیابی به تقریری جدید از کلام شیخ انصاری و دفاعی فنی و بیان دلیل برای تفکیک بین کم و کیف در کلام ایشان است و در نتیجه سبب برطرف شدن اشکالی است که بر کلام ایشان وارد بود.

در تقریر بیان شیخ انصاری باید گفت: تسلط بر مال که در حدیث مذکور بیان شده است؛ حکمی است که به مال تعلق گرفته است. همان طور که در مقدمه اول بیان شد؛ این مال می تواند عنوانی دیگر نیز داشته باشد (عنوان حقیقی آن) اما حکم جواز تصرف در قاعده صرفاً ناظر به حیث مال و ملک بودن آن است که یکی از دو جهت موجود در آن است و هیچ بیان و حکمی ناظر به جهت دیگر (عنوان حقیقی آن) ندارد (کوهکمره ای، ۱۴۰۹ ه ق، ص ۹۳)؛ در نتیجه هیچ دلالتی بر احکام عنوان حقیقی خود همانند حلیت اکل ندارد تا توان معارضه با ادله حرمت اکل آن مورد داشته باشد و از سوی دیگر، در معاملات و عقود از آن جهت که سببیت داشتن برای نقل از شئون متوجه شارع مقدس است و اوست که باید اسباب ناقله را معین کند (ر. ک به موسوی، ۱۴۲۴ ه ق، ج ۲ ص ۵۰۷)؛ حدیث و قاعده سلطنت هیچ نظارت و بیانی نسبت به کیفیات و اسباب نقل که از آن در لسان فقها به «کیف» تعبیر میشود؛ ندارد؛ زیرا این شأن (سببیت داشتن امری برای نقل) از شئون شارع است و مدلول حدیث منحصر در شئون مالکانه است و این مطلب به گونه هایی در سخن فقیهان دیده می شود (ر. ک به همان، ج ۲ صص ۵۰۷ و ۵۰۸ و نراقی، ۱۴۲۲ ه ق، ص ۲۹۱ و ۴۳۴). و برخی از این نوع از تضییق در حکم با تعبیر حکم حیثی (شیرازی، ۱۴۲۳ ه ق، ج ۳ ص ۵۳۷) یاد کرده اند.

نتیجه این که با تقریر معنای حدیث به صورت فوق باید گفت حدیث سلطنت هیچ حکمی در حیطه مرتبط با خالق (مانند حکم موضوعات حقیقی اموال یا جعل سببیت برای اسباب نقل و انتقال اموال) ندارد و لذا وقوع معارضه بین حدیث و ادله احکام موضوعات و اسباب نقل ملک نیز منتفی بوده است.

نتیجه منطقی بیان فوق این است که حدیث و قاعده سلطنت تا زمانی دلالت بر جواز دارد که در حیطه جوازات و ترخیصات عقلائیه باشد؛ زیرا عرف دلالت این حدیث را از اول امر حیثی و ناظر به عنوان مالیت دانسته و هیچ دلالتی در امور دخیل به شارع برای این حدیث قائل نیست و از آن جا که شارع عقود عقلائیه را ادله عموماتی همچون «اوفوا بالعقود» معتبر دانسته است؛ جوازات عقلائیه نیز خط و مرزی برای دلالت حدیث و قاعده سلطنت خواهد بود. پس تفکیک شیخ انصاری بین کم و کیف و استناد آن به حدیث الناس مسلطون، هر دو قابل دفاع بوده و اشکال مطرح شده نیز بر ایشان وارد نیست.

استفاده این قول از ادله دیگر این قاعده

کتاب

یکی از ادله این قاعده، قران مجید است که از آن جمله می توان به آیاتی همچون: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره ۱۸۸/۲) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء ۲۹/۴) و «وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» (نساء ۴/۴) و «وَ اتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا» (نساء ۲/۴) اشاره کرد.

مفروض آیات فوق، عدم جواز تصرف و تسلط بر مال غیر بدون مجوز است و اکل مال غیر (کنایه از تصرف) بدون مجوز شرعی، «اثم» و «حوب» خواهد بود. توجه به کلماتی همچون «أَمْوَالِكُمْ»، «أَمْوَالِ النَّاسِ»، «صَدَقَاتِهِنَّ» و «أَمْوَالَهُمْ» علت حکم در آیه را روشن می سازد؛ زیرا این کلمات همه به صورت مضاف و نوع اضافه در آن ملکی است یعنی اموالی که ملک مردم است یا صدقاتی که ملک زنان است و چون ملک اینان است و آن ها توان تصرف در آن را دارند بالطبع باید تصرف در آن با اذن آن ها (طین) باشد و در صورت وجود اذن آن ها این تصرف «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» و «هَنِيئًا مَرِيئًا» خواهد بود.

این مقدار از دلالت توان اثبات هیچ یک از اقوال گذشته را ندارد؛ زیرا صرفاً دال بر عدم جواز تصرف در مال غیر و محفوظ بودن این حق برای مالک است اما این که حیظه و مقدار حق مالک در تصرف و اطلاقش نسبت به کم و کیف دلالتی ندارد. اما با وجود دلالت حدیث «الناس مسلطون» و روایای که در ادامه بیان خواهد شد؛ دلالتی قرآنی به قرینه دلالت روشن روایات تفسیر می شود.

عقل

همان طور که سابقاً اشاره شد اولین کسی که به دلیل غیر از حدیث الناس برای این قاعده تمسک کرده است، محقق اردبیلی است؛ اما ایشان هیچ توضیحی از نحوه دلالت و میزان آن نمی دهند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص ۲۴۳) و دیگرانی که این دلیل را پشتوانه این قاعده می دانند توضیحی در این باره نداده اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۳، ص ۲۸۹) و آن هایی که با تفصیل این دلیل را بیان کرده اند از آن تعبیر به «حکم عقلانی» (بروجردی، ۱۴۱۳، ص ۱۸۱) یا «قاعده ثابتة عند العرف» (خمینی، ۱۴۱۸، ص ۱۶۳) یا «قاعده امضائیه لطریقه العقلاء» (همان) یا «قاعده عقلانی» (مومن، ۱۴۱۵، ص ۱۶۳) یا «القواعد العقلانیة» (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۴، ص ۶۱) یا «من القواعد الفطریة» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۲۹) یا «السیرة عند العقلاء» (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۷) یا «السیرة العقلانیة» (ایروانی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۰۳) می شود.

مراجعه به عقلاً با انجام کاری میدانی روشن می کند که عقلاً در نزد خود برای مالک حقی مطلق قائل هستند و او را مجاز به انجام تمامی تصرفات که شامل نقل به دیگران می شود می دانند؛ تا بدین جا این فهم نزدیک به قول اول خواهد بود لکن به جهت نیازمند بودن این بنای عملی بر امضای شارع، می بینیم شارع مقدس با حدیث الناس و روایات دیگر این سیره را تحدید نموده و آن اندازه ای که در قول سوم بیان شد را تأیید می کند.

روایات

از جمله روایاتی که بر مضمون قاعده دلالت دارند به روایات زیر می توان اشاره کرد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ قَالَ هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ. (كلینی، ۱۴۰۷هـ ق، ج ۷، ص: ۸).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ فَقَالَ هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ إِنَّ لِمَالِكِ الْمَالَ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا التُّلْثُ إِلَّا أَنْ الْفُضْلَ فِي أَنْ لَا يُضَيِّعَ مِنْ يَعُولِهِ وَلَا يُضِرَّ بَوْرَثَتِهِ. (كلینی، ۱۴۰۷هـ ق، ج ۷، ص: ۹).

احتمال می رود این دو، روایتی واحد باشند و بعضی از فقها از آن با تعبیر قوی (اصفهانى، ۱۴۰۶هـ ق، ج ۱۱ ص ۷۶) معتبره (صدر ۱۴۲۰هـ ق، ج ۴ ص ۲۴۵) یا موقوفه (سیفی، بی تا، ص ۲۵۳) یاد شده است. روایات فوق به وضوح بر مضمون قاعده دلالت دارند و دقت در آن ها آشکار می کند که دال بر قول چهارم دارند؛ زیرا امام علیه السلام در جواب این سوال که آیا شخص می تواند مال یا بخشی از مالش را برای نزدیکانش قرار دهد؛ به اولین مطلبی که اشاره می کنند حیث مالک بودن است و چون مالک آن مال است، توانایی این تصرف را دارد. به عبارت دیگر این شخص به جهت مالک بودن است که توانایی تصرفات گوناگون در آن را دارد. جهت مالکانه بودن در کنار جهات دیگری است که می توان در آن مملوک تصور نمود همانند مخلوق بودن که در مباحث سابق به آن اشاره شد.

ولو این که تعبیر «ما شاء» دارای عمومیت نسبت به کم و کیف است اما توجه به نکته ی فوق آشکار می کند که باید این تعمیم را از جهت کیف تقیید نمود؛ زیرا که جعل سببیت برای اسباب نقل در حیظه شارع بوده و اوست که باید سببیت را برای آن ها جعل نماید. تذکر این نکته خالی از لطف نیست که در عقود عقلائی جدید به سبب عمومیت داشتن از حیث کم در قاعده سلطنت و شمول نسبت به آن ها، در صورت شک در کیف آن باید به همان عقلائی رجوع نمود که این معامله را نزد خویش معتبر می دانند و این آسیبی به تقیید از جهت کیف نیست. جالب این است که امام علیه السلام در ادامه تعدادی عقود معینه را ذکر می کنند که خود اشاره به تعمیم از حیث کم و عناوین معاملی دارد.

ظهور فوق در روایات خاصه و روایت «الناس مسلطون» تعیین کننده در سمت و سو گرفتن بنای عقلا و ظهور آیات قرآن کریم خواهند بود.

اجماع

از دیگر ادله این قاعده اجماع است (سبزواری، ۱۴۱۳ ه. ق، ج ۲۳ ص ۲۸۹ و مصطفوی، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۱۳۷). همان طور که در تاریخچه این قاعده و حدیث الناس در فقه اشاره شد از زمان شیخ طوسی تمسک به آن شروع شده و سپس ابن ادریس و محقق و فاضل ابی و سپس علامه حلی. تا بدین جای اسمی از تواتر و اجماع وجود ندارد و این ادعاها از زمان صاحب ریاض (حائری، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۱۴ ص ۱۲۱) و سید عاملی (عاملی، بی تا، ج ۱۹ ص ۶۸) پدیدار میگردد. پرواضح است این گونه اجماع که هیچ اثری از آن در بین قدما و حتی متاخرین نیست؛ بلکه صرفا متاخر المتاخرین از آن یاد کرده اند، ارزش و اعتباری نخواهد داشت. بر فرض پذیرش نیز این اجماع با وجود مدارک دیگر نیز مورد خدشه واقع خواهد شد.

نتیجه گیری

از آن چه بیان گردید روشن می شود که حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» با در نظر گرفتن تاریخچه فقهی و حدیثی آن؛ دارای سندی متصل به پیامبر نبوده و سبب تواتر انگاری آن بعد محقق حلی عدم توجه به تاریخچه پیدایش این عبارت و تلقی به قبول از سوی فقهای همچون محقق و علامه حلی بوده است. شعاری خواندن روایت و مضمون آن نیز ما را از بحث سندی بی نیاز نمی سازد زیرا که اساسا تعبیر به شعاری بودن در مورد حدیث سلطنت هیچ وجهی ندارد؛ چون تعبیر شعاری بودن در اصطلاح و متون فقهی ناظر به فتاوی و احکامی است که به حدی قطعی و روشن هستند که همانند علامت برای فقه شیعه هستند در حالی که در محل بحث چهار معنای محتمل وجود داشته و امری قطعی و روشن و علامت گونه وجود ندارد؛ تعبیر به شعار در متون حدیثی نیز به معنای کلماتی بوده که در جنگ طرفین سرداده

و سبب تمییز گروه ها نسبت به دیگری شده و قطعاً این حدیث این ویژگی را دارا نیست؛ زیرا که در هیچ یک از کتب اربعه و مجامع حدیثی مورد وثوق اثری از آن نیست.

از جهت دلالت نیز معنای عبارت «الناس مسلطون علی اموالهم» سلطه و توان تصرفات مالکان در اموال خویش در حیطة قانونی و شرعی می باشد؛ زیرا که مالک می باشند و هیچ دلالتی بر شرعیت تمامی تصرفات یا اخبار از عدم حجر مالک ندارد.

منابع

القرآن الکریم

آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، (۱۴۱۷ ه ق)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۱ و ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم.

ابوالحسین، یحیی ابن ابی الخیر، (۱۴۲۱ ه ق)، البیان فی مذهب الامام الشافعی، ج ۵، جده، دار المنهاج، چاپ اول.

ابوالعلا، محمد عبد الرحمن، (بی تا)، تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۴، بیروت، دار الکتب العلمیه. ابن الاثیر، مجد الدین ابوالمبارک، (۱۴۲۶ ه ق)، الشافی فی شرح مسند الشافعی، ج ۴، ریاض، مکتبه الرشد، چاپ اول.

ابن تیمیه، تقی الدین أبو العباس أحمد، (۱۴۲۵ ه ق)، الحسبه، ج ۱، بی جا، بی نا.

ابن الرفعه، احمد ابن محمد، (۲۰۰۹ م)، کفایه النبیه فی شرح التنبیه، ج ۹، بی جا، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.

ابن عبد البر، ابو عمر یوسف ابن عبد الله، (۱۴۲۱ ه ق)، الاستذکار، ج ۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.

ابن قیم، محمد ابن ابی بکر، (بی تا)، الطرف الحکمیة، ج ۱، بی جا، مکتبه دار البیان.

احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، (۱۴۰۵ ه ق)، عوالی اللثالی العزیزیه، ج ۱ و ۲ و ۳، قم، دار سید

الشهدا للنشر، چاپ اول

اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ هـ ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، قم، دفتر

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

اشتهاردی، علی پناه، (۱۴۱۷ هـ ق)، مدارک العروه، ج ۶، تهران، دار الاسوه للطباعة و النشر، چاپ اول

آشتیانی، محمدحسن، (۱۴۲۵ هـ ق)، کتاب القضا، ج ۱، قم، انتشارات زهیر، چاپ اول

اصفہانی، شیخ الشریعہ، فتح اللہ، (۱۴۰۴ هـ ق)، احکام الصلاه، قم، کتابخانه امام امیر المومنین علیہ السلام،

چاپ اول

اصفہانی، مجلسی اول، محمد تقی، (۱۴۰۶ هـ ق)، روضۃ المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۷، قم،

مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم.

اصفہانی، مجلسی دوم، محمد باقر، (۱۴۰۴ هـ ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، تهران، دار

الکتب الاسلامیه، چاپ دوم

اصفہانی، محمد حسین، (۱۴۰۹ هـ ق)، الاجاره، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم، چاپ دوم

-----، (۱۴۱۸ هـ ق)، حاشیه کتاب المکاسب، ج ۱، قم، انوار الهدی، چاپ اول.

آملی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۶ هـ ق)، المعالم الماثوره، ج ۳، قم، بی نا، چاپ اول

انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ هـ ق)، کتاب المکاسب، ج ۱ و ۲، قم، کنگره جهانی بزرگداشت

شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.

ایروانی، باقر، (۱۴۲۶ هـ ق)، دروس تمهیدیہ فی القواعد الفقہیہ، ج ۲، قم، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ سوم.

ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، (۱۴۰۶ هـ ق)، حاشیة المکاسب، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی، چاپ اول.

بحرانی، حسین بن محمد، (بی تا)، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، ج ۱۱، قم، مجمع البحوث

العلمیة، چاپ اول.

بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، (۱۴۰۵ هـ ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۹ و ۲۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

البشیری، حسن حسین، دراسات فقهية حديثة حديث السلطنة، مجله فقه اهل البيت عليهم السلام، شماره ۵۲، از صفحه ۲۰۵ الی ۲۲۳

بروجردی، آقا حسین طباطبایی، (۱۴۱۳ هـ ق)، تقریرات ثلاث قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، (۱۴۱۹ هـ ق)، الحاشیه علی مدارک الاحکام، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

----- (۱۴۱۷ هـ ق)، حاشیه مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، چاپ اول.

تبریزی، جواد، (۱۴۱۶ هـ ق)، ارشاد الطالب الی التعليق علی المكاسب، ج ۲، قم، موسسه اسماعیلان، چاپ سوم

تبریزی، موسی، (۱۳۶۹ هـ ق)، قاعدة الضرر، الید، التجاوز و الصحة (اوثق الوسائل)، قم، کتابفروشی کتبی نجفی، چاپ اول

تستری، اسد الله، (بی تا)، مقابس الأنوار و نفائس الأسرار فی أحكام النبی المختار و عترته الأطهار، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول

جزائری، سید محمد جواد مروج، (۱۴۱۶ هـ ق)، هدی الطالب فی شرح المكاسب، ج ۱ و ۲، قم، موسسه دارالکتب، چاپ اول

جواهری، حسن، (۱۴۰۵ هـ ق)، الربا فقهيا و اقتصاديا، قم، بی نا، چاپ اول

جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ هـ ق)، الصحاح، ج ۲، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول

حائری، سید کاظم، (۱۴۱۵ هـ ق)، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم، مجمع اندیشه اسلامی، چاپ اول

حائری، سید علی طباطبایی، (۱۴۱۸ هـ ق)، ریاض المسائل، ج ۲ و ۹ و ۱۳ و ۱۵، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی، (بی تا)، کتاب المناهل، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

حجت کوهکمره ای، سید محد، (۱۴۰۹ هـ ق)، کتاب البیع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

حکیم، سید محسن، (بی تا)، نهج الفقاهه، قم، انتشارات ۲۲ بهمن، چاپ اول
حکیم، سید محمد سعید طباطبایی، (۱۴۱۶ هـ ق)، مستمسک العروه الوثقی، قم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول

حلی، ابن زهره، حمزه بن علی، (۱۴۱۷ هـ ق)، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.

حلی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰ هـ ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲ و ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

حلی، حسین، (۱۳۷۹ هـ ق)، دلیل العروه الوثقی، ج ۲، نجف، مطبعة النجف، چاپ اول
حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، محقق حلی، (۱۴۱۳ هـ ق)، الرسائل التسع، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول

-----، (۱۴۱۲ هـ ق)، نکت النهایه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

حلی، احمد بن محمد اسدی (علامه حلی)، (۱۴۱۴ هـ ق)، تذکره الفقهاء، ج ۱۰ و ۱۱، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

----- (۱۴۱۳ هـ ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

---- (۱۴۱۹ هـ ق)، نهاییه الاحکام فی معرفه الاحکام، ج ۲، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول
حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری، (۱۴۰۴ هـ ق)، التنیقح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه
آیه الله مرعشی، چاپ اول

خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۶ هـ ق)، حاشیه الکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول
خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱ هـ ق)، کتاب البیع، ج ۱ و ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
قدس سره، چاپ اول

خمینی، سید مصطفی، (۱۴۱۸ هـ ق)، دروس الاعلام و نقدها، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
قدس سره، چاپ اول

----- (۱۴۱۸ هـ ق)، کتاب البیع، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول
خوانساری، محمد امامی، (بی تا)، الحاشیه الثانیة علی المکاسب، بی نا، چاپ اول.
خوانساری، محمد هاشم، (۱۳۱۷ هـ ق)، معدن الفوائد و مخزن الفوائد، قم، بی نا، چاپ اول
خویی، سید ابو القاسم موسوی، (بی تا)، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، بی نا.
دارابی، محمد، (۱۴۱۸ هـ ق)، مقامات السالکین، قم، نشر مرصاد، چاپ اول
دیبیان، ابو عمر، (۱۴۳۲ هـ ق)، المعاملات المالیه، اصاله و معاصره، ج ۹، ریاض، مکتبه الملك فهد الوطنیه،
چاپ دوم.

رشتی، میرزا حبیب الله، (۱۳۱۱ هـ ق)، کتاب الاجاره، بی جا، بی نا، چاپ اول
روحانی، سید صادق، (۱۴۱۲ هـ ق)، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۸، قم، دار الکتاب مدرسه امام صادق
علیه السلام، چاپ اول.

----- (۱۴۲۹ هـ ق)، منهاج الفقاهه، ج ۳، قم، انوار الهدی، چاپ پنجم

روحانی، سید محمد، (۱۴۲۰ هـ ق)، المرتقی إلى الفقه الأرقی - کتاب الخیارات، ج ۱، تهران، مؤسسه الجلیل

للتحقیقات الثقافیه، چاپ اول

سابق، سید، (۱۳۹۷ هـ ق)، فقه السنه، ج ۳، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم.

سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳ هـ ق)، مهذب الأحکام، ج ۱۳ و ۲۱، قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت

آیه الله، چاپ چهارم.

سبزواری، محمد باقر، (۱۴۲۳ هـ ق)، کفایة الأحکام، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

سیستانی، سید علی حسینی، (۱۴۱۴ هـ ق)، قاعدة لا ضرر و لا ضرار، قم، دفتر آیه الله سیستانی، چاپ

اول.

سیفی مازندرانی، علی اکبر، (بی تا)، دلیل تحریر الوسیله الوصیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

قدس سره، چاپ اول

شیرازی، کاظم، (۱۴۲۳ هـ ق)، شرح العروه الوثقی، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء، چاپ اول

شبییری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ هـ ق)، کتاب نکاح، ج ۱، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز

صدر، سید محمد، (۱۴۲۰ هـ ق)، ما واره الفقه، ج ۴، بیروت، دار الاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ

اول

ضمیری، عثمان جمعه، (بی تا)، التسعیر فی الفقه الاسلامی، مجله البیان، ج ۲۶، بی جا، بی نا.

طالقانی، نظر علی، (۱۳۰۴ هـ ق)، مناط الاحکام، تهران، بی نا، چاپ اول

طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ هـ ق)، الخلاف، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، چاپ اول.

-----، (۱۳۸۷ هـ ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة،

چاپ سوم.

عاملی، سید جواد حسینی، (بی تا)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامه، ج ۲ و ۴ و ۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول.

عاملی، محمد بن مکی، (۱۴۱۹ ه ق)، ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۳، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول

-----، (۱۴۱۴ ه ق)، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم چاپ اول

عراقی، آقا ضیا، (۱۴۱۴ ه ق)، شرح تبصره المتعلمین، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول

علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۶ ه ش)، فقه و حقوق قراردادهای ادله عام روایی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم.

قمی، سید تقی طباطبایی، (۱۴۰۰ ه ق)، درساتنا من الفقه الجعفری، ج ۴، قم، مطبعة الخيام، چاپ اول
-----، (۱۴۲۶ ه ق)، مبانی منهاج الصالحین، ج ۸، قم، منشورات قلم الشرق، چاپ اول.

کاشانی، فیض، محمد محسن، (بی تا)، مفاتیح الشرائع، ج ۳، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول.

کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ه ق)، الکافی، ج ۴ و ۷، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.

گیلانی، میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، (۱۴۱۳ ه ق)، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ج ۲، تهران، موسسه کیهان، چاپ اول.

لاری، سید عبدالحسین، (۱۴۱۸ ه ق)، التعلیقه علی المکاسب، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول
مارودی، علی ابن محمد، (۱۴۱۹ ه ق)، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی، ج ۵، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.

مامقانی، عبدالله، (۱۳۵۰ ه ق)، حاشیه علی رساله لاضرر، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، چاپ اول

مامقانی، محمد حسن، (۱۳۱۶ هـ ق)، غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب، ج ۳، قم، مجمع الذخائر الإسلامية، چاپ اول.

مراغی، سید میر عبد الفتاح، (۱۴۱۷ هـ ق)، العناوین الفقهیه، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

المزنی، اسماعیل بن یحیی، (۱۴۱۰ هـ ق)، مختصر المزنی (مطبوع ملحقاً بالأم للشافعی)، ج ۸، بیروت، دار المعرفه.

مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ هـ ق)، مائة قاعدة فقهية، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ چهارم.

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۱ هـ ق)، القواعد الفقهیه، ج ۲، قم، مدرسه امام امیر المومنین علیه السلام، چاپ سوم

موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، (۱۴۱۴ هـ ق)، فقه الشركة علی نهج الفقه و القانون و کتاب التأمین، قم، منشورات مکتبه امیر المؤمنین - دار العلم مفید رحمه الله، چاپ اول.

موسوی قزوینی، سید علی، (۱۴۲۴ هـ ق)، ینابیع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

مومن قمی، محمد، (۱۴۱۵ هـ ق)، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

میلانی، سید محمد هادی، (۱۳۹۵ هـ ق)، محاضرات فی فقه الإمامیه کتاب البیع، مشهد، موسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، چاپ اول

نائینی، محمد حسین، (۱۴۱۳ هـ ق)، المکاسب و البیع، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

-----، (۱۳۷۳ هـ ق)، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، ج ۲، تهران، المکتبه الحیدریه، چاپ اول

نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ ه ق) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۴ و ۲۵ و ۳۸، بیروت، دار
إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

نجفی، کاشف الغطاء، عباس بن حسن بن جعفر، (بی تا)، الفوائد الجعفریه، بی جا، مؤسسه کاشف الغطاء،
نراقی، احمد ابن محمد، (۱۴۱۷ ه ق)، عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و
الحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول

-----، (۱۴۱۵ ق)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول

نراقی، مولی محمد، (۱۴۲۲ ه ق)، مشارق الاحکام، قم، کنگره نراقیین، چاپ دوم

همدانی، عبد الصمد، (۱۴۱۸ ه ق)، رساله فی الغناء، قم، نشر مرصاد، چاپ اول

همدانی، آقا رضا، (۱۴۱۶ ه ق)، مصباح الفقیه، ج ۱۴، قم، مؤسسه الجعفریه لإحياء التراث و مؤسسه النشر

الإسلامی، چاپ اول

یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، (۱۴۲۱ ه ق)، حاشیه المکاسب، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ

دوم.

-----، (۱۴۱۵ ه ق)، سوال و جواب، تهران، مرکز نشر العلوم الاسلامی، چاپ اول